

باور و امید به تغییر جهان ضروری است

نامه‌ی خسرو پارسا به سعید رهنما



نقاشی از علیرضا اسپهبد

دکتر سعید رهنمای عزیز. درود

مقاله‌ی شما در نقد کتاب «تغییر جهان بدون کسب قدرت: معنی امروزی انقلاب» نوشته‌ی جان هالووی را خواندم و استفاده‌ی فراوان کردم. حقیقت اینست که من در مرحله‌ای هستم که اساساً در مورد چگونگی تغییر جهان نظر یکپارچه و منسجمی ندارم. من به اصل مسئله یعنی تغییر جهان باور و امید دارم و بدون این باور جهان را قابل زندگی و فعالیت نمی‌دانم. من هم ده‌ها نظر و نظریه را مرور کرده‌ام — چیزهایی که شما بهتر از من می‌دانید — ولی رشته‌ی اتصالی نیافته‌ام. همه‌ی این‌ها جایی می‌لنگند. از مراحل می‌پزند و مرحله‌ی نهایی را در نظر نمی‌گیرند. من به این نتیجه رسیده‌ام که این‌ها همه کوشش‌های به‌جایی هستند که انسان‌های امیدوار می‌کنند. و چقدر هم مغتنم است. ولی از طرفی هم فکر می‌کنم که طبیعی است این‌ها نامنسجم باشند. مگر ما هنوز تصویری دقیق از خود سوسیالیسم داریم؟

من چندی به این باور رسیده بودم که تا تصویر یا تصور ما از سوسیالیسم دقت نداشته باشد نمی‌توانیم مردم را صرفاً با صفات سلبی جذب و بسیج کنیم. شخصاً چندبار هم پس‌خیز کرده‌ام که در حد دانسته‌های امروز، از فردا تصویر ایجابی بدهم. نتوانسته‌ام. حتی در مورد خودِ واژه‌ی سوسیالیسم که امروز در لفظ همه‌ی چپ‌ها خواهان آن هستند، ولی عده‌ای هم آن را غایت‌گرایانه و مولود یک نظر مکانیکی از ماتریالیسم تاریخی می‌دانند، تردید دارم. در این طیف وسیع که از ایلان ماسک تا رادیکال‌ترین چپ‌ها را دربر می‌گیرد، در اولین گستره‌ی گسترده‌ی سازمان‌دهی که از آمازون تا کمون‌های کوچک را شامل می‌شود، «سوسیالیسم» من نوعی در کجا قرار می‌گیرد.

سوسیالیسم من یک جامعه‌ی خردمندانه و انسانی است. به آن باور و امید دارم ولی چگونه و از چه راه را به دیگران وامی‌گذارم که از من بیشتر می‌دانند. من به این قانع هستم که به مبانی بپردازم. به رهایی، به آزادی، به نافرمانی و عدم‌تبعیت، به تکیه بر خرد. لاقلاً به‌عنوان آرزو به ساخت‌های به‌کلی متفاوت از سرمایه‌داری که حداقل این‌ها را ملحوظ دارد. من معتقدم که هیچ اقلیتی نباید به اکثریت حکومت کند، تحت هیچ عنوان، شورش، قیام، انقلاب. به‌نظر من جز این نوعی دیکتاتوری را جایگزین دیکتاتوری دیگری می‌کنیم. تاریخ چنین می‌گوید. عقل سلیم هم چنین می‌گوید.

چپ در مرحله‌ی انقلاب قرار ندارد. چپ در هیچ نقطه‌ای از جهان اکثریت جامعه را تشکیل نمی‌دهد. وظیفه‌ی بلافاصله‌ی چپ، کسب اکثریت از طریق اعتلای آگاهی سوسیالیستی است. این کار طبعاً اقدامی انفرادی نیست. نوعی تشکل لازم است. چه نوع؟ من همانطور که قبلاً گفته‌ام تشکل چپ، صرف‌نظر از آن که آن را چه بنامیم، حزب، شورا... با سلسله‌مراتب عمودی مغایر است. مطمئن هستم که سازمانی که سلسله‌مراتب عمودی داشته باشد، رهبری داشته باشد، رهبری‌اش تمام‌وقت، حرفه‌ای و حقوق بگیر باشد، اوامر و دستورات بدهد، و صرف‌نظر از تفاوت نظرهای داخلی تشکیلات حکم واحد بدهد و قطعاً در میدان مبارزه بیشترین شانس پیروزی و کسب قدرت را دارد. پیروزی! ولی اگر چنین است من چنین پیروزی را جشن نمی‌گیرم و آن را ادامه‌ی آن پیروزی‌هایی می‌دانم که نتایجشان برای من و فکر می‌کنم شما دوست عزیز غم‌آور است. من کوشش در راه کسب چنین پیروزی را شایسته‌ی انسان نمی‌دانم. کوشش برای پیروزی سرکوب! این پیروزی سوسیالیسم، جامعه‌ی بخردانه، جامعه‌ی انسانی نیست. مدل‌های گذشته هیچ‌یک مطلوب در نیامده‌اند. نمی‌شود آنها را الزاماً محکوم کرد. شاید در زمان خود مدل دیگری عرضه نشده بوده است، شاید اجبار زمان و شرایط بوده است. اجبار زمان و اجبار عدم تجربه. اما اکنون چه؟

دکتر رهنمای عزیز. می‌دانم که همه‌ی اینها را می‌دانی، می‌دانم که در مورد شوراها، پیشنهادهای هالووی ایراداتی می‌بینی، در مورد خودگردانی آن، و به‌ویژه چگونگی سازمان‌دهی آن در مقیاس بزرگ‌تر، کشوری، جهانی. همه‌ی اینها بجاست. ایرادات را ذکر کرده‌ای. من جوابی ندارم. چون نظری ندارم. چون کار کردن آن را ندیده‌ام، در مقابل دولت، در مقابل سرمایه‌داری، در مقابل ارتجاع داخلی، مافیا می‌دانم نظر من در مورد ضرورت اولیه‌ی گسترش آگاهی سوسیالیستی، تشکل غیر سلسله‌مراتبی با چه موانع عظیمی روبروست. در عمل چه خواهد شد؟ نمی‌دانم. آنچه میدانم باور و امید به یک جامعه‌ی انسانی‌تر است و باور به اینکه این را اکثریت مردم باید بخواهند.

با درود فراوان و امید دیدار

خسرو پارسا، تهران، اول اسفند ۱۴۰۰